

بحران فکری و روحی قهرمان در رمان الثلاثیه ی نجیب محفوظ

پژوهشنامه ادب غنایی

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال ششم، شماره یازدهم، پاییز و زمستان ۱۳۸۷

(صص: ۱۶۴-۱۵۳)

بحران فکری و روحی قهرمان در رمان الثلاثیه ی نجیب محفوظ

دکتر فرامرز میرزایی* - مظفر اکبری مفاخر**
دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی

چکیده

رمان ثلاثیه ی نجیب محفوظ، برنده ی جایزه ی نوبل ادبیات در سال ۱۹۸۸م. رنگین کمانیست از واقعیت های اجتماعی که نجیب محفوظ در آن تصویری زنده و کامل از ارزش ها و گرایش های طبقه ی متوسط مصری را ارائه داده و کوشیده تا جامعه را در قالب یک خانواده به تصویر بکشد و پیوند آن را با حرکت اجتماعی و تأثیر و تأثر ناشی از آن را نشان بدهد. در این میان نویسنده با به تصویر کشیدن شخصیتی به نام کمال عبدالجواد که قهرمان رمان و نماینده ی نسل فرهیخته ی مصری است مسائل و مشکلات روانی و فکری خود و نسل فرهیخته را بیان می کند، که اساسی ترین آن ها عبارتند از: بحران دینی و شخصیتی، احساس غربت و بی هویتی، تحیر و سرگردانی در شناخت ارزش ها، احساس عدم وجود وطن در زندگی و عدم

*Email: mirzaefaramarz@yahoo.com

Email:

تاریخ پذیرش: 87/6/20

مربی دانشگاه پیام نور هرمزگان

**mafakherm@yahoo.com

تاریخ دریافت: 87/1/19

پژوهشنامهٔ ادب غنایی - پاییز و زمستان ۱۳۸۷

ثبات و استقرار در داخل وطن به گونه‌ای که ارزش‌های پیرامون آن‌ها تنها امنیت و آرامش را به ارمغان نمی‌آورد، بلکه بر عذاب آن‌ها نیز بیشتر از پیش می‌افزاید و احساس به پوچی و بی‌هدفی رانست به نسل‌های دیگر بیشتر می‌کند. کمال قهرمان رمان در نتیجه‌ی این بحران‌ها دچار عدم هماهنگی با جهان و جامعه‌ی خود می‌شود و از پذیرش ارزش‌های آن سرباز می‌زند، و از جامعه، دین و دولت روی برمی‌گرداند و دچار نوعی غربت اجتماعی می‌شود.

واژگان کلیدی: بحران، غربت، بی‌هویتی، سرگردانی، بی‌هدفی.

مقدمه

رمان الثلاثیه مشتمل بر سه رمان «بین القصرین - قصر الشوق - السكریه» روایت خانواده‌ای مصری است که با سه نسل متوالی، در گذر زمان دستخوش تغییر و تحولاتی می‌گردند. رمان «بین القصرین» بیان‌کننده‌ی خفقان فکری، اجتماعی و تسلط بی‌چون و چرای پدر و حاکمیت تقلید و دین سنتی است، ولی رمان «قصر الشوق» بیان‌آزادی نسبی، گسترش فکر و اندیشه‌است. در رمان «قصر الشوق» نسل دوم به علم، ایمان آورده و دین را رهانمی‌کند و به سوی دیدگاه‌ها و اندیشه‌های غربی و روشنفکری علمی پیش‌می‌رود، به گونه‌ای که کمال می‌گوید: «کلُّ شیءٍ تَغْيِيرٌ مَدْلُوْلُهُ و معناه، اللهُ .. آدمٌ .. الحسینُ .. الحبُّ .. عايدُهُ نَفْسُهَا .. الخلودُ». «همه چیز معنایش تغییر کرده‌است، خدا... آدم... حسین(ع) .. عشق.. خود عایده. جاودانگی» (محفوظ، ۱۹۸۷: ۳۸۳).

نسل سوم در رمان «السكریه» است که دارای تعهد اجتماعی است و وارد جریان‌های اجتماعی شده‌است. در این محیط مهمترین ویژگی که احساس می‌شود و مایه تمایز آنهاست، برخورداری از آزادی و استقلال است که آزادی انتخاب، یعنی آزادی انتخاب عقیده، درس، مطالعه و کار را به وجود آورده است (محمد سعید، فاطمه الزهراء، ۱۳۷۸: ۱۶۰). نویسنده از طریق شخصیت‌های متفاوت انسانی، بسیاری از واقعیت‌های موجود در جامعه را در چهارچوب رئالیسم بیان می‌کند و با به تصویر کشیدن قهرمان رمان، یعنی کمال عبدالجواد که در حقیقت بازتابی از شخصیت خود نجیب محفوظ است، دیدگاه‌های خود را بیان می‌کند. اما عامل اساسی

بحران فکری و روحی قهرمان در رمان الثلاثیه ی نجیب محفوظ

و مهمی که سه جزء رمان و نسل قدیم و جدید را به هم پیوند می‌دهد و بیان کننده‌ی یک تسلسل منطقی بین تمام قضایا و مسائل رمان است «بحث در مورد حقیقت است» (راغب، ۱۹۶۵: ۱۷۴) که کمال این مسؤولیت خطیر را به عهده گرفته‌است (محفوظ، ۱۹۸۷: ۳۶۱). او در حقیقت تصویری زنده و کامل از ارزش‌ها و گرایش‌های طبقه‌ی متوسط مصری را در رمان الثلاثیه ارائه داده و کوشیده تا حوادث جامعه را در قالب یک خانواده به تصویر بکشد و پیوند آن را با حرکت اجتماعی نمایان سازد و تأثیر و تأثر میان آن دو را نشان‌دهد (محمد سعید، فاطمه‌الزهراء، ۱۳۷۸: ۱۳۴). به این ترتیب سؤالات و مسائل او در مورد ازدواج و آزادی، پدر و مرگ، انقلاب و دین، اساسی‌ترین پرسش‌های او است.

قهرمان و بحران فکری او

کمال عبدالجواد قهرمان اصلی رمان الثلاثیه است و تحلیل شخصیت وی بسیار مورد توجه ناقدان می‌باشد. او فرزند کوچک سیداحمد عبدالجواد است که در دامان مادرش رشد و پرورش یافته و خرافات و شرک و دین تقلیدی را در کودکی از طریق سخنان و قصه‌های مادرش می‌آموزد و بر اساس این آموزه‌ها، دین در ذهن او با سخنان خرافی مادرش نقش می‌بندد. (د- آنجلیکاهیله- ساندفوس: p 40) او مرکز ثقل در رمان قصرالشوق و نماینده‌ی نسل جدید است که سرگذشت زندگی و احساسات و عواطف او سرتاسر رمان قصرالشوق را در بر گرفته (راغب، ۱۹۶۵: ۱۵۴) و به عنوان نماینده‌ی نسل فرزندان در بین یک جامعه‌ی در حال گذر و انتقال به سوی علمی شدن متولد شده و در بین‌خواسته‌های فردی و واقعیت‌ها و قیود اجتماعی در تعارض و کشمکش است (فضول، ۱۹۹۳: ۶۸). او در سایه‌ی دو عقیده‌ی متناقض زندگی کرد. در ابتدا اسوه‌ی ایمان بود، سپس تبدیل به الگوی الحاد شد، و به این الحاد نیز راضی نشد، بلکه به تلاش برای دست یابی به حقیقت مطلق و خیر و شر پرداخت (عبدالله، ۱۹۷۸: ۱۶۹). اما به نظر پدرش، او دچار بلاهت و جنون شده بود (محفوظ، ۱۹۸۷: ۳۴۱).

از لحاظ فکری و روانی کمال عبدالجواد، خود مؤلف رمان الثلاثیه، یعنی همان نجیب محفوظ است که خودش پیوسته آن را تکرار می‌کند «أنا کمال عبدالجواد فی الثلاثیه» «من کمال عبدالجواد در رمان الثلاثیه هستم» و «الأزمة الخاصة بکمال هی أزمته» «بحران خاص کمال همان بحران من است» (شکری، ۱۹۸۷: ۱۷) کمال عبدالجواد نماینده‌ی یک نسل بحران زده است و نجیب محفوظ در مورد بحران و مسائل نسلی که در کمال تجلی یافته، عنوان می‌کند: «إنَّ أزمه کمال العقلیه فی الثلاثیه کانت أزمه جیلنا کلّه» «بحران عقلی کمال در الثلاثیه بحران همه‌ی نسل ما است» (شکری، ۱۹۸۷: ۱۷) ولی معنای این امر این نیست که کمال عبدالجواد همانا خود نجیب محفوظ است که تمام زوایای زندگی خود را به شرح و تفصیل بیان داشته است، بلکه منظور آنست که او از گذشته‌ی خود و افکار، آمال و خواسته‌ها و دردهای خود و معاصرانش حکایت می‌کند، اما موضوع اصلی رمان بیان کننده‌ی امری است که در زمان گذشته باعث پریشانی و اضطراب اندیشه‌ی مؤلف شده بود. به گونه‌ای که مؤلف رمان در بیان این اضطراب و پریشانی می‌گوید، «انا الحائر الی الابد» «من تا ابد متحیر و سرگردانم» (محفوظ، ۱۹۸۸: ۲۷۳).

کمال به جای جامه‌ی عمل پوشاندن به خواسته‌های پدرش برای ورود به دانشکده‌ی حقوق، وارد مدرسه تربیت معلم شد (محفوظ، ۱۹۸۷: ۶۰-۵۱). و پیوسته در زمینه فکری دچار تعارض و کشمکش بین سنن قدیمی، دینی و علم و اندیشه و تفکر اروپایی بود که ویژگی بارز آن شناخت علمی و مخالفت با تقالید دینی و موروثی بود که نقطه‌ی اوج این کشمکش‌های فکری در مقاله‌ای بود که در مورد اصل انسان و با تأثیر پذیری از نظریه‌ی داروین نوشته بود (همان: ۳۴۳-۳۵۰). به گونه‌ای که کمال در مورد این تحیر و سرگردانی خود می‌گوید «... ان موقف الرهیب بین الدین و العلم أحرَقک...» «دیدگاه وحشت‌آور بین دین و علم موجب از بین رفتن و عذاب تو شده است» (همان: ۳۴۶).

کمال از زندگی عاشقانه‌ی خود تنها معنا و ثمره‌ای که چشیده بود، درد و رنج بود. دردی که نجیب محفوظ آن را این گونه بیان می‌کند «بالألَم العجیب الذی یحرقُ النَّفسَ حَتَّى تَبصرَ عَلی ضوءِ نیرانه المْتَدَّه عَجائبَ من أسرارِ الحیاةِ ثُمَّ لَا تَخلفَ وَراءَهَا أَلَّا حُطَامًا» «با درد شگفتی که

روح را می‌سوزاند، به گونه‌ای که بر آتش‌های برافروخته‌ی آن، شگفتی‌های از رموز زندگی را می‌بینی سپس جز خاکستر چیز دیگری از آن بر جای نمی‌ماند (راغب، ۱۹۶۵: ۱۸۴). این شکست عشقی او از عشقی که بر اساس بیان خود او «كَانَتْ عَايِدَةً هِيَ الْحُبُّ وَالْحُبُّ هُوَ عَايِدَةٌ وَ كِلَاهُمَا يُرَادُ السَّمَاءَ وَالْأَوَّلُوهُيَّةَ وَالْعِبَادَةَ» «عایده همان عشق و عشق همان خود عایده بود و هر دوی آن‌ها برای من مترادف با آسمان و خدا و عبادت بودند» (شکری، ۱۹۸۷: ۵۷). کمال عبدالجواد منسوب به طبقه‌ی متوسط بورژوازی بود که همین انتساب منجر به شکست عشقی او و در نتیجه اغتراب ذاتی، سرخورده‌گی و احساس بیگانگی او نسبت به جهان پیرامون خود شد، زیرا این عشق بر اساس تعبیر او «حیاه الحیاه» یعنی اصل زندگی بود (الراعی، ۱۹۶۴: ۲۶۷-۲۶۲). کمال در عشق خود قربانی اختلاف طبقاتی شد و این شکست تأثیری عمیق در سرتاسر زندگی او داشت و باعث عزلت، گوشه‌نشینی و آزار روحی او در سرتاسر زندگی شد، به گونه‌ای که کمال در به یادآوری خاطرات تلخ این عشق می‌گوید: «عَايِدَةٌ وَ الْأَلَمَ لَفْظَانِ لِمَعْنَى وَاحِدٍ» «عایده و درد دو لفظ هستند برای یک معنای واحد» (محفوظ، ۱۹۸۷: ۲۷۰).

از لحاظ دینی، کمال در ابتدا بر اساس تعالیم سنتی و تقلیدی خانواده‌اش، دارای ایمانی استوار و محکم بود ولی بعدها به علت ورود به دانشگاه و آشنایی با فلسفه‌های الحادی، دین او که صورت علمی و یقینی نداشت متزلزل شد و تغییر رویه‌ی اساسی در اندیشه‌های خود داد، و در بیان این تغییر رویه یکی از دوستانش می‌گوید «كُنْتُ مُتَدِينًا عَنيفًا، وَ أَنْتَ الْآنَ مُلْحِدٌ عَنيفٌ، دَائِمًا عَنيفٌ، فَلَقْتُ كَأَنَّكَ مَسْئُولٌ عَنِ الْبَشَرِيَّةِ» «قبلا انسان بسیار متدینی بودی و اکنون بسیار مرتد و بی‌دین شده‌ای، پیوسته دچار اضطراب و پریشانی هستی، گویی تو در مقابل بشریت مسؤول و پاسخگویی» (همان: ۳۶۱) او تمام زندگی خود را در عذاب، حیرت و تردید سپری کرد و توانایی جداشدن از آن را نداشت زیرا او به دنبال تحقق و تجلی یافتن ناممکنات در شکل حقیقی و ارزش‌هایی بود که مطالعات فکری و فلسفی او، آن را به وجود آورده بود (راغب، ۱۹۶۵: ۱۸۲). او در سازگاری بین علم و دین پیوسته متردد و متحیر است و خودش می‌گوید: «أَنَا الْحَائِزُ إِلَى الْأَبَدِ» «من برای همیشه متحیر و سرگردانم» (محفوظ، ۱۹۸۸: ۲۷۳). او دارای یک

ایمان ثابت و استوار نیست به طوری که یکی از دوستانش در باره‌ی او می‌گوید «الَّذِي دَارَ حَوْلَ نَفْسِهِ كَثِيرًا حَتَّى أَصَابَهُ الدَّوَارُ» «شخصیتی که بسیار پیرامون خود چرخید تا گیج و سرگردان شد» (همان: ۱۹۱). او گریبانگیر شک در سنت‌های تقلیدی بود که قابل نقد نبودند لذا برای خروج از اندیشه‌های کودکانه و عقایدستی به دنبال فلسفه‌های جدید رفت (د- آنجلیکاهیله- ساندفوس: 40 p). که این تلاش‌ها سبب تغییر کلی در زندگی او و روی آوردنش از ایمان به الحاد شد (فضول، ۱۹۹۳: ۶۴). اسماعیل یکی از دوستان کمال در مورد این تغییر رویه خطاب به او می‌گوید «أَلَا زَلَّتْ تَصَلَّى؟ وَ هَلْ تَنَوَّى أَنْ تَصُومَ رَمَضَانَ الْقَادِمِ؟» «آیا پیوسته نماز می‌خوانی؟ و آیا رمضان آینده قصد داری روزه بگیری؟» و او در جواب می‌گوید «... لَمْ أَغْدِ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَ لَنْ أَكُونَ مِنَ الصَّائِمِينَ...» «دیگر از نمازگزاران نخواهم بود و هرگز روزه نخواهم گرفت» (محفوظ، ۱۹۸۷: ۳۵۵). به خاطر به وجود آمدن این تقابل بین دین و علم و ناتوانی در سازگاری بین آنها، احساس غربت، نخستین بحران نسل فرهیخته از زمان جنگ جهانی نخست تا کنون بوده است به گونه‌ای که ارزش‌های پیرامون آن‌ها امنیت و آرامش را به ارمغان نیاورد، بلکه بر عذاب آنها نیز بیشتر از پیش افزود و احساس پوچی و بی‌هدفی در زندگی آنها نسبت به نسل‌های دیگر بیشتر شد (شکری، ۱۹۸۷: ۲۱).

اما نجیب محفوظ که در چهره‌ی کمال در رمان الثلاثیه تجلی پیدا کرده است، دست از تلاش برنمی‌دارد و پیوسته بیان می‌کند: «والحرية مهما يكن من امر فسأمت ما حيت الأسر و أعشقت الحرية المطلقة»، «هر اتفاقی که روی دهد آزادی خواسته و مطلوب من است و تا آن زمان که زنده‌ام از اسارت و بندگی متنفرم و به آزادی مطلق عشق می‌ورزم» (همان: ۵۷) در عبارت او شک و تردید، انتقاد از دین و ادعای اینکه علم همه‌ی مشکلات ما را حل خواهد کرد بسیار به چشم می‌خورد و از این جهت، نزدیکترین افراد به پسر خواهرش، احمد مارکسیستی است و در خطاب به خود می‌گوید: «بلى، وَ سَيَكُونُ فِي تَحْرُرِهِ مِنَ الدِّينِ أَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ مِمَّا كَانَ فِي إِيْمَانِهِ بِهِ، فَمَا الدِّينُ الْحَقِيقِيُّ إِلَّا الْعِلْمُ، هُوَ مِفْتَاحُ أَسْرَارِ الْكُونِ وَ جَلَالِهِ، وَ لَوْ بَعَثَ الْأَنْبِيَاءُ الْيَوْمَ مَا إِيْتَارُوا سِوَى الْعِلْمِ رِسَالَهُ لَهُمْ، هَكَذَا يَسْتَقِفُّ مِنْ حُلْمِ الْأَسَاطِيرِ لِوِجْهِ الْحَقِيقَةِ الْمَجْرَدَةِ...»

«آری، اگر دین را کناربگذارد به خداوند نزدیکتر است تا ایمانی که نسبت به او دارد، دین حقیقی چیزی جز علم نیست، علم کلید شناخت اسرار جهان و بزرگی اوست. اگر پیامبران امروزه برانگیخته شوند، جز علم رسالتی برای آن‌ها انتخاب نمی‌شد» (محفوظ، ۱۹۸۷: ۳۵۰). مشکل کمال و نسل او از زبان یکی از دوستانش، این گونه بیان می‌شود: «إِنَّكَ تُوَجِّى إِلَىٰ بِشَخْصِيهِ الرَّجُلِ الشَّرْقِيِّ الْحَائِرِ بَيْنَ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ، الَّذِي دَارَ حَوْلَ نَفْسِهِ كَثِيرًا حَتَّىٰ أَصَابَهُ الدَّوَارُ» «تو نمایانگر شخصیت انسان شرقی هستی که بین ارزش‌های شرق و غرب سرگردان و متحیر است و آن قدر پیرامون خود چرخید تا دچار سردرگمی شد» (محفوظ، السکریه، ۱۹۸۷: ۱۹۱). در حقیقت بحران کمال نمایانگر آسیب رویارویی او با تمدنی تازه و متحول است، به این دلیل دچار نوعی عدم توازن می‌شود که درستی قضاوت در امور را از او سلب می‌کند و موجب سردرگمی او می‌شود (محمد سعید، فاطمه الزهراء، ۱۳۷۸: ۱۵۵-۱۵۴).

کمال با این تحیر و اضطراب فکری شدید، و بدون وجود یک آرامش و آسایش روانی و ثبات فکری رشد و پرورش یافت. او در ابتدا وفدی بود سپس تمایل شدیدی به اندیشه سوسیالیسم پیدا کرد زیرا سوسیالیسم، مخالف اختلاف طبقاتی بود که او قربانی آن در عشقش نسبت به معشوق خود، عایده شده بود (محفوظ، ۱۹۸۷: ۲۳۴-۲۲۲). کمال در جستجوی حقیقت زندگی و مرجع و هدف آن بود (همان: ۵۷). و از لحاظ فکری منحصر به فرد بود. یکی از دوستان او در بیان این ویژگی می‌گوید: «أَنْتَ أَعَزَبُ فِي فِكْرِكَ، كَمَا أَنْتَ أَعَزَبُ فِي حَيَاتِكَ!» «تو در دیدگاه‌ها و اندیشه‌هایت منحصر به فرد و تنها هستی، آن‌گونه که در زندگی‌ت تنها هستی» (محفوظ، ۱۹۸۸: ۱۰۶). دیگر بحران کمال عدم ایمان عملی است، به گونه‌ای که بیان می‌شود «إِنَّ مُشْكِلَتَهُ (کمال) هِيَ الْإِيْمَانُ الْمُفْتَقِدُ، الْإِيْمَانُ الْمَقْرُونُ بِالْعَمَلِ» «مشکل او (کمال) همانا نبود ایمان است، ایمانی که همراه با عمل باشد» (محفوظ، ۱۹۸۷: ۱۶۳). کمال نیازمند وجود یک ایمان همراه با عمل است تا او را به درجه‌ی توازن وجدانی و عقلی برساند و نبود این ایمان، عامل اساسی غربت کمال است، اما مشکل دیگر اینجاست که او به چه ایمان آورد» (الهوری، ۲۰۰۲: ۳۱۴) که این مشکل پیوسته در سرتاسر زندگی او را رنج می‌داد (شکری، ۱۹۸۷: ۷۸) به

گونه‌ای که خود او می‌گوید «إِنَّ مُشْكَلَةَ الْإِيمَانِ مَا زَالَتْ قَائِمَةً بِدُونِ حَلِّ، وَ غَايَةُ مَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَعَزِّي بِهِ نَفْسِي هُوَ أَنَّ الْمَعْرَكَةَ لَمْ تَنْتَهَ، ...» «مشکل ایمان همواره موضوعی حل نشده است و نهایت آنچه می‌توانم خودم را به آن مشغول سازم، آن است که این مبارزه به پایان نرسیده است» (محفوظ، السکریه، ۱۹۸۷: ۳۲۹). او در نتیجه‌ی این بحران‌ها دچار عدم انسجام با جهان خود می‌شود و از پذیرش ارزش‌های آن سرباز می‌زند، و از جامعه، دین و دولت روی برمی‌گرداند و دچار نوعی غربت اجتماعی می‌شود (برکات، ۱۹۶۹: ۲۵-۲۴).

کمال دست از تلاش برای درک واقعیت‌ها برنمی‌دارد، زیرا او خواهان شناخت حقیقی است و حقیقت‌جویی، خواسته‌ی اوست و پی‌بردن به خواسته‌های واقعی بشر و سیاحت فکری در عقل بشر را هدف خود قرار می‌دهد (عبدالله، ۱۹۷۸: ۲۱۷) برای کمال‌عبدالجواد شیرین و گوارا بود که بر این جهان فکر و اندیشه سیطره یابد و بر او نام متفکر و اندیشمند اطلاق شود، و این که زندگی متفکرانه، عالی‌ترین هدف برای انسان است (محفوظ، ۱۹۸۷: ۵۴).

در انتها: تنگنا و بحرانی که فرهیختگان نسل جدید به آن مبتلا هستند، گریبانگیر کمال شد و وی دچار احساس عدم وجود وطن در زندگی و عدم ثبات و استقرار در داخل وطن گشت. او دچار انواع دردها شده بود «قَلْبٌ أْفَعَمَتَهُ الْآلَامُ، أَلَمُ الْحُبِّ الْخَائِبِ، وَ أَلَمُ الْأَشْكِ وَ أَلَمُ الْعَقِيدَةِ الْمُحْتَضِرَةِ، إِنَّ مَوْقِفَ الرَّهَيْبِ بَيْنَ الدَّيْنِ وَ الْعِلْمِ أَحْرَقَكَ» «قلبی که مالا مال دردها و رنج‌هاست، درد اندوه و شک و اندیشه در حال مرگ» (محفوظ، ۱۹۸۷: ۳۴۶). او تقریباً در تمام مسائل زندگی خود، از جمله علم و فلسفه و ارزش‌ها شکست خورد (فضول، ۱۹۹۳: ۶۷). و در پایان در بیان دردهای دینی و روحی خود می‌گوید: «لَا دِينَ وَ لَا عَايِدَةَ وَ لَا أَمَلَ فَلْيَكُنِ الْمَوْتُ» «نه دینی برایم باقی مانده نه معشوقه‌ام عایده و نه امیدی پس مرگ برای من بهترین چیز است» (همان: ۳۶۰) کمال در انتهای رمان «السکریه» دچار عزلت و گوشه‌نشینی شد و با وفات مادرش ارتباط او با جهان تقلید و سنت‌های خرافی قطع شد.

راه حلی که کمال در رمان «الثلاثیه» برای خود برگزید این بود که همانند احمدعاکف قهرمان رمان «خان‌الخلیلی» به عقب‌نشینی در مقابل واقعیتی که قادر به تغییر آن نبود، بپردازد و

به سوی حیات فکری و زندگی در چهارچوب اندیشه ها و احساسات خود توجه نماید (محفوظ، ۱۹۸۷: ۱۳۹). کمال در انتهای دارای گرایش های سوسیالیستی است، یا حداقل نسبت به آن متمایل است و پیوسته با خودش می گفت «إِنَّ الْأَيْمَانَ بِالْحَقِيقَةِ وَالْجَمَالَ وَالْإِنْسَانِيَّةَ أُسْمَى أَنْوَاعَ الْخَيْرِ» (ایمان به حقیقت و واقعیت و زیبایی و انسانیت بهترین خوبی هاست) (محفوظ، ۱۹۸۷: ۳۶۰) و اندیشه ی او هر از گاهی می گفت «حَقُوقُ الْإِنْسَانِ» و گاهی می گفت «وَالشُّيُوعِيَّةَ أَلَيْسَتْ تَجْرِبَهُ جَدِيرَةً بِالْأَخْتِبَارِ؟» «آیا سوسیالیسم تجربه ای شایسته آزمودن نیست» (محفوظ، ۱۹۸۸: ۱۴۷). و «أَمَّا الشُّيُوعِيَّةَ فَخَلِيقَهُ بِأَنْ تَخْلُقَ عَالَمًا خَالِيًا عَنِ مَاسِيِ الْخِلَافَاتِ الْغُنْصُرِيَّةِ وَالِدِّيَّةِ وَالْمُنَازِعَاتِ الطَّبَقِيَّةِ» (اما سوسیالیسم شایسته است که جهانی خالی از تراژدی اختلافات نژادی و دینی و کشمکش های طبقاتی ایجاد کند) و «الشُّيُوعِيَّةَ عِلْمٌ أَمَّا الدِّينُ فَأَسْطُورَةٌ» «سوسیالیسم علم است اما دین اسطوره است» (همان: ۱۵۲). او با گرایش به خواهرزاده اش، احمد به مارکسیست ایمان می آورد و سخنان ریاض قلدس را می پذیرد که «الْأَيْمَانُ بِالْعِلْمِ لَهُ وَجَاهَةٌ...» «ایمان به علم اعتبار و عزتش را حفظ کرده است». و «العِلْمُ لُغَةُ الْعُقُولِ...» «علم، زبان اندیشه هاست» و «الْعِلْمُ يَجْمَعُ الْبَشَرَ فِي نُورِ افكارِهِ...» «علم بشر را در نور افکار و اندیشه هایش جمع می کند» (همان: ۱۰۷).

در آخرین سطر السکریه بر اساس رئالیسم سوسیالیستی که امیدوار به نوعی خوشبینی نسبت به آینده ی بشر است و نوید امکانات بیشتری را در آینده می دهد، (میر صادقی؛ ۱۳۷۷: ۲۸۸ - ۲۸۷) کمال می گوید: «از غروب رنگی آرام و نرم می بارید» (السکریه، ۱۹۸۸: ۳۳۲) گویی این غروب تحیر و سرگردانی کمال است که از طلوع سپیده ی یقین، بعد از سیاهی تردید و شک خیر می دهد (محمد سعید، فاطمه الزهراء، ۱۳۷۸: ۱۶۵-۱۶۴).

نتیجه

کمال عبد الجواد قهرمان اصلی سه‌گانه‌ی نجیب محفوظ دارای شخصیتی است حقیقت‌جو و نماینده‌ی نسل فرهیخته و روشنفکری است که از دوگانگی‌های مختلف رنج می‌برد. بدترین این دوگانگی‌ها که بحران اصلی قهرمان داستان به شمار می‌رود دوگانگی علم و دین است که سرگردانی در میانه‌ی این دو وی را نابود کرده است. قهرمان داستان که در ابتدا، دارای ایمانی سنتی و پر از خرافه است، با ورود به دانشگاه و کسب معرفت علمی ایمان سنتی خود را از دست می‌دهد و به علم تجربی ایمان می‌آورد، اما طولی نمی‌کشد که می‌فهمد علم هم حلال مشکلات بشر نیست. پس به فلسفه روی می‌آورد آنجا هم سرخورده می‌شود در نتیجه بی دین و ایمان می‌گردد و پوچی بر او چیره می‌گردد و این اوج بحران شخصیت اصلی داستان می‌باشد، هر چند در پایان داستان، اندک نور امیدی در دلش به سوسالیسم اقتصادی برای حل مشکل اختلاف طبقاتی به وجود می‌آید، اما بحران‌های وی همچنان لاینحل باقی می‌ماند.

منابع

- ۱- برکات، الحليم (۱۹۶۹) «الاغتراب والثوره فى الحياه العربيه» مجله المواقف، تموز- آب.
- ۲- الراعى، على (۱۹۶۴) دراسات فى الروايه المصريه. الموسسه المصريه العامه للتأليف و الترجمه والطباعه والنشر سنه.
- ۳- راغب، نبيل (۱۹۶۵) قضيه الشكل الفنى عند نجيب محفوظ. دراسه تحليله لاصولها الفكرية و الجماليه. دار الكاتب العربى للطباعه و النشر..
- ۴- شكرى، غالى (۱۹۸۷ م) الممتنى دراسه فى ادب نجيب محفوظ. الطبعة الرابعه. بيروت: القايره.
- ۵- عبدالله، الدكتور محمد حسن (۱۹۷۸) الاسلاميه و الروحيه فى ادب نجيب محفوظ. ط الثانيه، الناشر مكتبه مصر، القايره .
- ۶- فضول، عاطف (۱۹۹۳) مشكلات طبقه الوسطى المصريه فى قصص نجيب محفوظ. الطبعة. بيروت: دار الحمراء للطباعه و النشر، الطبعة الاولى.
- ۷- محفوظ، نجيب (۱۹۸۳) بين القصيرين. الناشر مكتبه مصر، ط الثانيه عشره..
- ۸- () خان الخليلي. الطبعة السادسه، القايره. دار مصر للطباعه.
- ۹- () السكرية. الناشر مكتبه مصر، الطبعة الثالث عشره.
- ۱۰- () قصر الشوق. الناشر مكتبه مصر، الطبعة الرابعه عشره.
- ۱۱- () گذر قصر. ترجمه محمد حسين پرنديان. چاپ اول. انتشارات روزنه.
- ۱۲- محمد سعيد، فاطمه الزهراء (۱۳۷۸) سمبوليسم در آثار نجيب محفوظ. ترجمه ی نجمه ی رجائی. چاپ اول. انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۱۳- مير صادقى، جمال و ميمنت (ذو القدر) (۱۳۷۷) واژه نامه هنر داستان نویسى. چاپ اول. تهران: انتشارات كتاب مهناز .

۱۴- الهواری، دكتور احمد ابراهيم (۲۰۰۲) **البطل المعاصر فى الروايه المصريه**. الطبعه الرابعه. الناشر عين للدراسات و البحوث الانسانيه و الاجتماعيه.

۱۵- د- أنجليكا هيله- ساندفوس- جونتر جراس و نجيب محفوظ، مقارنه.

<http://www.w3.org/tr/rec-htm140> mind: o